

پروانه‌ی مغرور

نویسنده: سارا دین



صفحه آرا: سیامک هروی

ویراستار: زکیه روشن

برگردان: حفصه حکیم



پروانه‌ی مغرور

نویسنده: سارا دین





پروانه‌ی مغرور

نویسنده: سارا دین

برگردان: حفصه حکیم

ویراستار: زکیه روشن

صفحه آرا: سیامک هروی

ناشر: گهواره

سال نشر: ۱۳۹۷

آدرس: کابل، افغانستان

www.ghawra.com

بنگاه نشر کبواره
۱۳۹۷

مجموعه‌ی داستان‌های خارجی

۵/۹/۴۳



مجموعه‌ی داستان‌های خارجی

زیر نظر ذبیح مهدی

۵/۹/۴۳

پروانه‌ی مغرور

نویسنده: سارا دین

برگردان: حفصه حکیم

ویراستار: زکیه روشن

صفحه آرا: سیامک هروی



۱۳۹۷

سخنی با بزرگسالان

گهواره توسط جمعی نقاش، نویسنده و مترجم، ویراستار و صفحه‌آرا به منظور تألیف و ترجمه‌ی کتاب برای کودکان افغانستان تأسیس شده است. دست‌اندرکارانِ گهواره تا به حال کتاب‌هایی را به زبان‌های فارسی، پشتو و اوزبکی تألیف و یا از زبان‌های ترکی، اردو، دنمارکی، انگلیسی، جاپانی، روسی، آلمانی و فرانسوی ترجمه و برای چاپ آماده کرده‌اند. این نهاد سعی دارد تا با ارایه‌ی کتاب‌های جذاب در قالبِ داستان، شعر و سرگرمی برای کودکان، ارزش‌های پسندیده و عامِ بشری را در ذهن آن‌ها نهادینه سازد. تلاشِ گهواره بر این است تا کودکان افغانستان که در بیرون از کشور به دنیا آمده‌اند، یا در کودکی به خارج رفته‌اند، پیوند خود را با مادران شان از راه سخن گفتن به زبانِ مادری حفظ کنند و از همین راه رابطه‌ی خویش را با مادر میهن پایا و پویا نگهدارند.

آرزومندیم که در این راستا مادرها و پدرها همکاری‌مان کنند و امیدواریم این کتاب‌ها را به دسترس کودکان‌شان قرار دهند و با آن‌ها یا برای آن‌ها بخوانند.

گهواره



در باغی پر از گل‌های رنگارنگ و زیبا، پروانه‌ی کوچکی با بال‌های خیلی زیبا زندگی می‌کرد. بال‌هایش مثل رنگین‌کمان رنگارنگ بودند و هرکس او را می‌دید، از زیبایی او حیران می‌شد. این پروانه‌ی کوچک بسیار مغرور بود و فکر می‌کرد، هیچ موجود دیگری مانند او زیبا نیست. اما او تنها بود و دلش می‌خواست که او هم مانند دیگر پروانه‌ها و زنده‌جان‌ها دوستانی داشته باشد. همین بود که پروانه‌ی مغرور هم تصمیم گرفت، دوستانی زیبا برای خود پیدا کند. او می‌دانست که زیباترین پروانه‌ها در بین گل‌ها زندگی می‌کنند. برای همین به سوی گل‌ها پرواز کرد تا برای خود دوستی پیدا کند.



به جستجو شروع کرد و بعد از چند دقیقه متوجه شد که پروانه‌ی گلابی‌رنگ زیبا روی گل نشسته است. پروانه‌ی مغرور به طرف او پرواز کرد. پروانه مغرور وقتی آنجا رسید روی شاخه گلی، روبروی پروانه گلابی‌رنگ نشست. او شروع کرد به تعریف کردن پروانه گلابی‌رنگ و گفت: «بال‌هایت خیلی قشنگ‌اند.» پروانه‌ی گلابی‌رنگ لبخندی زد و تشکر کرد. پروانه‌ی مغرور پرسید: «آیا با من دوست می‌شوی؟» پروانه‌ی گلابی پاسخ داد: «بله، بله!» پروانه‌ی مغرور با شنیدن صدای پروانه‌ی گلابی پشیمان شد چون صدای پروانه‌ی گلابی بسیار زیر و دلخراش بود.



پروانه‌ی مغرور گفت: «معذرت، من نمی‌خواهم تو دوستم باشی. با وجودی که بال‌های خیلی زیبا داری ولی صدایت خراب است.»

پروانه‌ی مغرور این را گفت و از آنجا دور شد.

پروانه‌ی مغرور به طرف گل‌های یاسمن‌های بنفش پرواز کرد و به جستجوییش ادامه داد.

اما پروانه‌ی گلابی‌رنگ از شنیدن جملات پروانه‌ی مغرور بسیار غمگین شده بود و گریه می‌کرد.

پروانه‌ی مغرور پرواز کنان به نزدیک گل‌های یاسمن رسید.



او بعد از کمی جستجو، پروانه‌ی بنفش‌رنگی را دید که روی گل یاسمن نشسته است. پروانه خیلی زیبا بود، اما بال‌هایش را هنوز باز نکرده بود. پروانه‌ی مغرور خوشحال شد و فکر کرد این پروانه‌ی بنفش‌رنگ را می‌تواند برای دوستی انتخاب کند.

پروانه‌ی مغرور با خوشحالی به سوی پروانه‌ی بنفش‌رنگ پرواز کرد. وقتی به او رسید روبرویش نشست. و شروع کرد به تعریف کردن و گفت:

«تو زیباترین پروانه‌ی بنفش‌رنگی هستی و من تا به حال در دنیا مثل تو ندیده‌ام.»
پروانه‌ی بنفش‌رنگ خوشحال شد و سپاس‌گزاری کرد.



صدای پروانه بنفش‌رنگ مانند نوت‌های موسیقی زیبا و دلنشین بود. و پروانه مغرور از شنیدن صدای او خوشحال شد و گفت:

«تو یک پروانه‌ی زیبا و خیلی خوش‌آواز هستی. آیا قبول داری دوست من باشی؟»
پروانه‌ی بنفش‌رنگ از خوشحالی زیاد بال‌هایش را گشود و گفت: «با خوشحالی قبول می‌کنم. قبول می‌کنم.»

اما پروانه‌ی مغرور وقتی سوراخ کوچکی را در بال سمت راست پروانه‌ی بنفش‌رنگ دید عصبانی شد و گفت: «من تصمیم خود را تغییر دادم و نمی‌خواهم تو دوستم باشی. چون بال‌های تو مثل بال‌های من زیبا نیستند و نیز بال سمت راست تو سوراخ است.»



پروانه‌ی بنفش‌رنگ از سخنان پروانه‌ی مغرور ناراحت شده بود و اشک می‌ریخت. پروانه‌ی مغرور بدون این که توجهی کند، بال‌های زیبای خود را باز کرد و برای یافتن دوست خوب و دلخواه خود پروازش را ادامه داد.

تمام پروانه‌های باغ بعد از اندکی جستجو، دوست دلخواه خود را یافته بودند و با خوشحالی، زندگی می‌کردند. در باغ، پروانه‌تنبهایی دیگری باقی نمانده بود.

پروانه‌ی مغرور بعد از جستجوی فراوان هنوز هم نتوانسته بود دوست دلخواه خود را پیدا کند. او کم‌کم ناامید می‌شد؛ و از خستگی زیاد می‌خواست بخوابد. پروانه‌ی مغرور رفت تا روی گل آفتاب‌پرست استراحت کند.



پروانه‌ی مغرور ناگهان آوازی شنید. آوازی که او را صدا می‌زد و با هیجان به طرف آواز پرواز کرد. در آنجا پروانه‌ی زردرنگی را دید.

پروانه‌ی زردرنگ خیلی کوچک بود. بال‌هایش هیچ نقش و نگاری روی خود نداشتند، و صدایش پست و باریک بود.

پروانه‌ی زردرنگ وقتی پروانه‌ی مغرور را دید با التماس گفت: «مرا هیچ پروانه‌ای به عنوان دوست خود انتخاب نکرده است. آیا شما مرا انتخاب می‌کنید؟»

پروانه‌ی مغرور "قاه قاه" خندید.



او آن قدر خندید که بال‌هایش شروع به لرزیدن کردند. و بعد از خنده با تمسخر به پروانه‌ی زردرنگ گفت:

«تو را؟! من تو را به عنوان دوست خود انتخاب کنم؟! چرا؟! تو که یک پروانه‌ی خیلی ساده و معمولی هستی.»

پروانه‌ی مغرور خنده‌کنان پرواز کرد و از آنجا دور شد.



پروانه‌ی مغرور با تمام تلاش نتوانست دوست دلخواه خود را پیدا کند. از شدت خستگی می‌خواست بخوابد.

اما ناگهان دختر کوچکی که جال در دست داشت، پروانه‌ی مغرور را شکار کرد.



آن دختر کوچک از این که پروانه‌ی مغرور را شکار کرده بود، بسیار خوشحال بود، چون تا
هنوز چنین پروانه‌ی زیبایی را ندیده بود.
او پروانه را در یک مرتبان شیشه‌ای زندانی ساخت.
دختر کوچک آن مرتبان را با خود به خانه برد و در بالای طاقچه پنجره‌ی اتاق خود
گذاشت تا بتواند همیشه پروانه‌ی زیبای خود را تماشا کند.



روزها پی هم می‌گذشتند. پروانه‌های دیگر در باغ گل‌ها با خوشحالی زندگی می‌کردند. چند روز که گذشت، پروانه‌ی گلابی‌رنگ از میان انبوه گل‌ها بیرون شد و پرواز کنان به طرف پنجره آمد. آن‌جا بالای طاقچه پنجره نشست تا کمی استراحت کند که ناگهان متوجه بال‌های رنگارنگ پروانه‌ی مغرور شد.

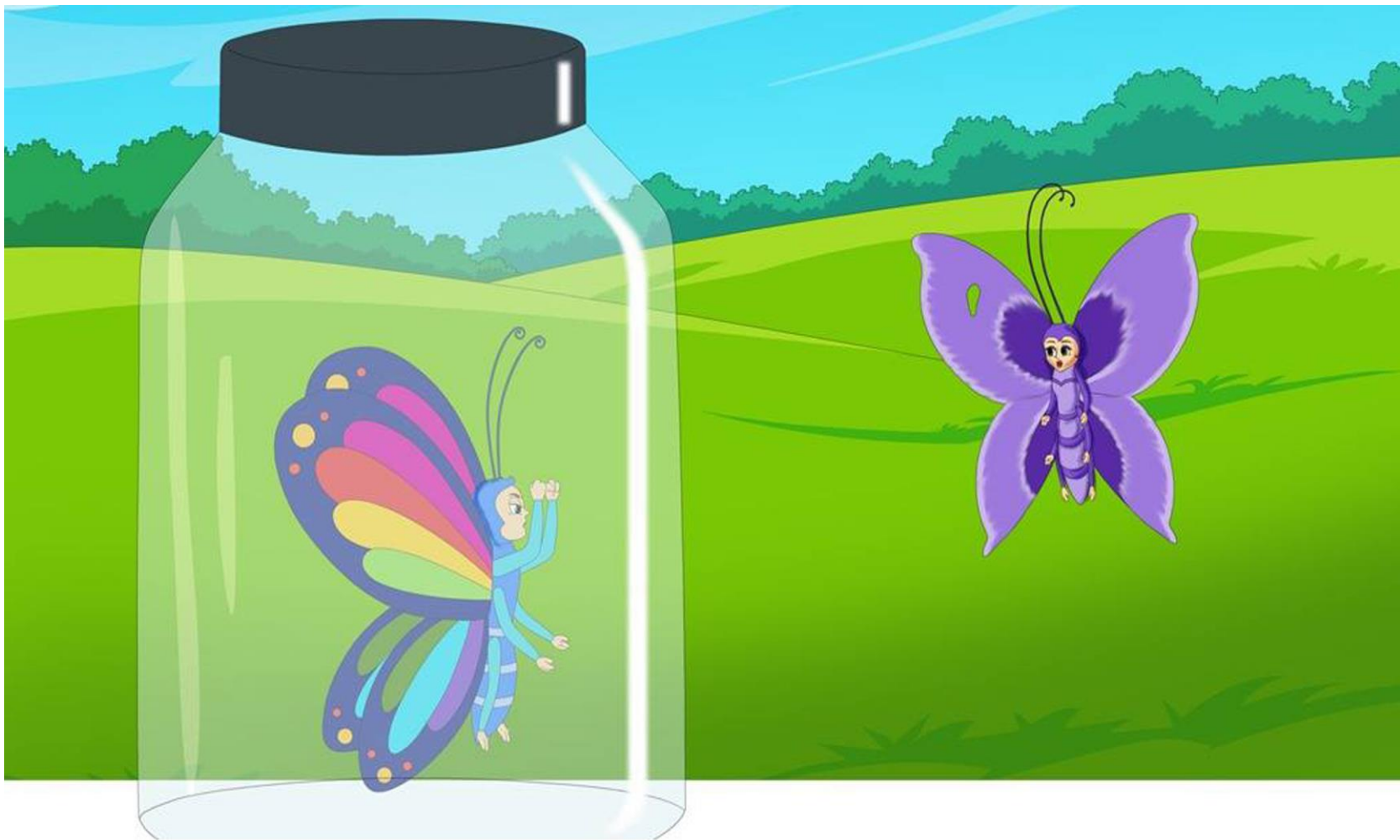
پروانه‌ی گلابی‌رنگ به سوی او که در مرتبان زندانی بود، رفت.



پروانه‌ی مغرور وقتی چشمانش به پروانه‌ی گلابی‌رنگ افتاد، خوشحال شد و با التماس به او گفت: «آیا مرا کمک می‌کنی؟ لطفاً مرا کمک کن و از این جا بیرون کن.»

پروانه‌ی گلابی‌رنگ با عصبانیت جواب داد: «صدای من خیلی خراب است و من نمی‌خواهم تو را کمک کنم.»

پروانه‌ی گلابی‌رنگ پرواز کرد رفت.



چند ساعت بعد پروانه‌ی بنفش‌رنگ از میان گل‌های یاسمن بیرون شد. او زمانی که در حال پرواز به این سو و آن سو بود، پروانه‌ی مغرور را در بین مرتبان دید و به طرف او رفت. پروانه‌ی مغرور که اکنون در مرتبان زندانی شده بود، خود را ناچار احساس می‌کرد و به هر پروانه‌ی دیگر التماس می‌کرد تا او را آزاد کند. پروانه‌ی مغرور صدا زد: «کمک! کمک! لطفاً مرا از اینجا بیرون کن.» پروانه‌ی بنفش‌رنگ نیز از دست او ناراحت بود و گفت: «نمی‌توانم تو را کمک کنم، چون بال من سوراخ است.»



پروانه‌ی بنفش‌رنگ این را گفت و به سوی یاسمن‌ها پرواز کرد. زمان می‌گذشت و پروانه‌ی مغرور بیشتر ناامید می‌شد. یک وقت پروانه‌ی زردرنگ خواست در میان گل‌های طاقچه بازی کند که متوجه پروانه‌ی مغرور شد. او را غمگین و ناامید دید و به طرف او رفت. پروانه‌ی مغرور وقتی پروانه‌ی زردرنگ را دید خوشحال شد و با التماس گفت: «ای پروانه‌ی زردرنگ مرا کمک می‌کنی تا از این مرتبان بیرون بیایم؟» پروانه‌ی زردرنگ با آن که از دست پروانه‌ی مغرور دل شکسته بود ولی قلب مهربانی داشت. به او گفت: «کوشش می‌کنم تو را از مرتبان بیرون بیاورم.»



پروانه‌ی زردرنگ با قدرت تمام به طرف مرتبان شیشه‌یی پرواز کرد و تلاش کرد تا مرتبان را حرکت دهد.

او توانست مرتبان را آهسته آهسته به سمت لبه‌ی طاقچه حرکت دهد و آن را به پایین پرتاب کند. مرتبان به زمین افتاد و شکست.

بعد از آن که مرتبان شکست، پروانه‌ی مغرور خود را آزاد یافت و دوباره پرواز کرد. این گونه به کمک پروانه‌ی زردرنگ توانست از زندان مرتبان نجات پیدا کند.



اکنون که پروانه‌ی مغرور دوباره آزادی خود را به دست آورده بود، خواست از پروانه‌ی زردرنگ سپاسگزاری کند. پروانه‌ی مغرور رفت پیش پروانه‌ی زردرنگ و باخوشحالی زیاد گفت: «از تو تشکر می‌کنم چون تو مرا نجات دادی.» پروانه‌ی زردرنگ که بسیار خجالتی بود از شنیدن این جمله گونه‌هایش سرخ گشت و آن زمان پروانه‌ی مغرور متوجه زیبایی پروانه‌ی زردرنگ شد. باخود گفت: «او زیباترین پروانه‌ای است که تا حال دیده‌ام.»



پروانه‌ی مغرور از گفته‌های قبلی خود پشیمان شده و گفت: «تو یک پروانه‌ی ساده و معمولی نیستی. تصور من اشتباه بود. آیا مرا به دوستی قبول می‌کنی؟»

پروانه‌ی زردرنگ که خیلی خوشحال شده بود گفت: «اووه... بله با کمال خوشی.»

هر دو پروانه با خوشی بال‌های هم را گرفتند و به سوی آسمان پرواز کردند.



گروه گهواره

هیات مدیره: ایمان راشیدی، حضرت وهریز، ذبیح مهدی، صبور صمیم، فرشته مهدی،
مهدی نایاب، منیر احمد، ندا فرحت، نوید صدیقی

سر دبیر: حضرت وهریز

